



«را»

و کاربرد آن در جمله

«را» بر چند گونه است:

۱- نشانه مفعول صریح است. پرویز کتاب را آورد.

مرأ به علت بیگانگی ز خویش مران که دوستان وفادار بهتر از خویشند مفعول صریح متمم فعل متعدی است و فعل لازم مفعول صریح نمی پذیرد . در دستور پنج اسناد، زیر عنوان « حالت مفعولای » به این تقسیم بندی بر میخوریم : «مفعول بردو قسم است: بیواسطه - بواسطه. مفعول بیواسطه یا «مستقیم» آنستکه، معنی فعل را بی واسطه حرفی از حروف تمام کند: حسن کتاب را آورد. یوسف آب را ریخت... مفعول بیواسطه غالباً در جواب: (که را) یا (چه را) واقع شود: آموزگار دانش آموز را پند داد . سهراب کتاب را آورد . آموزگار، که را پند داد؟ دانش آموز را. پس دانش آموز مفعول بیواسطه است. سهراب چه را آورد؟ کتاب را. کتاب مفعول بیواسطه است برای آنکه در جواب (چه را) واقع شود... علامت مفعول بیواسطه غالباً (را) است: خانه را خریدم. درس را روان کردم... مفعول بواسطه یا (غیر مستقیم) آنستکه معنی فعل را بواسطه حرفی از حروف اضافه تمام کند:

از بدان پرهیز و با نیکان در آیم مردمان را بزبان زیان مرسان...

* آقای مدظفی کامران معلم مدرسه عالی ترجمه .

مفعول بواسطه در جواب : از که، از چه، بکه، بچه، بکجا، از کجا، برای که، برای چه، با که، با چه، و مانند آن واقع شود»

اما نوع دیگری از مفعول هست که نه در جواب: (که را) و (چه را) واقع میشود نه در پاسخ: (به که) و (به چه) بلکه تنها در جواب: (چه) قرار میگیرد: چه خریدی؟ لباس خریدم. چه خوردی؟ میوه خوردم.

میازار موری که دانسه کش است که جان دارد جان شیرین خوش است
که نمیتوان گفت (جان را دارد) و شایسته است که این نوع مفعول را که هیچگونه نشانه‌ای ندارد مفعول بیواسطه نامند.

۲- بدل از حرف اضافه است.

قضا را من و پیری از فاریاب رسیدیم در خاک منرب به آب (سعدی)

یعنی: از قضا

آب بریز آتش بیدا را زیر تر از خاک نشان باد را (نظامی)

یعنی: بر آتش بیداد

حکمت محض است اگر، لطف جهان آفرین

خاص کنسد بنسیده‌ای، مصلحت عام را

یعنی: برای مصلحت عام

او را گفتم: یعنی به او گفتم.

در اینگونه جمله‌ها (را) بدل از حرف اضافه است ولی برخی آنرا نشانه مفعول صریح گرفته‌اند. دستور پنج استاد صفحه ۱۰۷ در ترکیب مصراع: حکیمی پسر را به اندرز

گفت. نوشته است: «پسر مفعول صریح از برای فعل گفت - را: علامت مفعول صریح»

حال آنکه در جمله‌هایی از این دست جمله مقول (گفته شده) مفعول صریح است

ویک جمله جز در موارد عطف پذیرای دو مفعول صریح نیست. لذا همانگونه که قبلا گفته شد: پسر را گفت. یعنی: به پسر گفت.

۳- بدل از کسره اضافه است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است کار (فردوسی)

یعنی: کار عرب بجائی رسیده است.

صیادی ضعیف را ماهیتی قوی به دام اندر افتاد (گلستان سعدی)

یعنی: به دام صیادی ضعیف

ساورا رای بر آن قرار گرفت (کلیله و دمنه)

یعنی: رای ساورا

معمولاً در اینگونه موارد به علت تقدم مضاف‌الیه بر مضاف ، کسره اضافه بخودی خود حذف میشود و (را) بعد از مضاف‌الیه مقدم قرار میگیرد و عمل کسره اضافه را انجام میدهد گاهی هم مضاف و مضاف‌الیه به صورت اصلی باقی میماند تنها کسره اضافه حذف میشود و (را) بعد از مضاف‌الیه در میآید این بیت سعدی هر دو وجه را شاهد مثال است:

(دیده را فایده) آنست که دلبر ببندد ورنه ببند چه بود (فایده بینائی را) (سعدی)

که در مصراع اول یعنی: فایده دیده

و در مصراع دوم یعنی: فایده بینائی

همچنین است در جمله‌هایی که فعل آنرا (از لحاظ نوع دلالت) وجه مصدری گفته‌اند . سخن ناصواب را نشاید گفتن .

یعنی: گفتن سخن ناصواب نشاید (شایسته نیست)

کنون خوردن باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از نوبهار (فردوسی)
یعنی: اکنون که بوی مشک از نوبهار میآید خوردن می خوشگوار باید (بایسته است)
یا: اکنون خوردن می خوشگوار باید (بایسته است) [زیرا] که بوی مشک از نوبهار میآید در واقع اینگونه جمله‌ها در حکم (جمله اسمی) است و مصدر هستند ایله و خراست که به ۱۴۷ بار شبه فعل بودن به مفعول خود اضافه شده و (را) بدل از کسره اضافه است . به بیان ساده تر نشاید رفتن یعنی رفتن شایسته نیست

(باید) و (شاید) امروزه بیشتر بصورت قید تأکید و احتمال بکار میرود: و بعضی از محققان گفته‌اند که (شاید) در اصل (شاید بود) بوده و این خود بحثی جداگانه دارد. ولی در گذشته اکثر در معنی فعل بکار رفته است.

گر دستة گسل نیاید از ما هم همه دینک را بشالیم (کلیله و دمنه)

و مزغ (مغز) آن خوردن را شاید چون گردوک و فندق ... و آنچه بدان ماند

(ترجمه تفسیر طبری)

بر تلخ عبشی من اگر خنده آیدت شاید، که خنده شکر آمیز میکنی (سعدی)

دیران دیوان را شاید که قلم به قوت رانند (نوروز نامه)

۴ - از حروف تأکید است.

من نیز اگر چه نا شکیم روزی دو برای مصلحت را

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم (سعدی)

۵- بعد از مسندالیه میآید: از این روی برخی از محققان آنرا (را)ی مسندالیهی گفته‌اند:

وی را خوش آمد (سَمَك عِبَار)

امیر را این جواب‌ها سخت خوش آمد (تاریخ بیهقی)

در دستور پنج استاد زیر عنوان (قواعد جمله بندی) این توضیح درخور توجه است:

«هرگاه جمله بفعل (داشتن) تمام شده باشد و آنرا بفعل (بودن) و (استن) تبدیل کنیم در آخر فاعل لفظ (را) درآید و مسندالیه مبدل به مفعول گردد. مثلاً در این عبارت: عنصری اشعار بسیار داشت. گوئیم: عنصری را اشعار بسیار بود. و در این عبارت: هر عملی پاداشی دارد. گوئیم: هر عملی را پاداشی است. و در صورتیکه فعل مذکور را عکس کنیم مفعول مبدل به مسندالیه میشود مثلاً هرگاه جمله بفعل (بودن) تمام شده و فعل دارای مفعول باشد فعل (بودن) را به (داشتن) تبدیل کنیم فقط (را) از آخر مفعول حذف شود و مفعول به مسندالیه مبدل گردد.»

اولا مفعول صریح از لوازم فعل متعدی است و فعل (بودن) متعدی نیست تا برای آن مفعول صریح قایل شویم. (عنصری را اشعار بسیار بود).
ثانیاً در فعلهای دیگر نیز این تغییر، صورت می‌پذیرد و منحصر به (داشتن) و (بودن) نیست.

امیر آن سخن را پسندید

امیر را آن سخن پسندیده آمد.

و در هر دو حال آنکه سخن را پسندیده یا این اسناد بدو داده شده و موضوع و مسندالیه جمله قرار گرفته، امیر است و حرف نشانه (را) مسندالیه را از لحاظ معنی-مبدل به مفعول نمیکنند و بالعکس.

البته در قواعد جمله بندی این کتاب مطالب دیگری هست که از موضوع این نوشته خارج است و توجه آن نیاز به بحثی جداگانه دارد اما به عنوان نمونه یکی از قواعد خواندنی آنرا نقل میکنیم.

«در جایی که فعل مرکب دارای قید و صف و حالت باشد ممکن است که فعل را از هم جدا کنیم و قید را صفت از برای جزء اول فعل قرار دهیم. مثلاً در این عبارت: منوچهر نیکو سخن گفت. گوئیم منوچهر سخن نیکو گفت. «در حالیکه خوب حرف زدن، با حرف خوب زدن تفاوتی فاحش دارد و دو جمله دارای دو معنی کاملاً متفاوت است.

بنظر میرسد نقدی کامل بر این کتاب که سالهای متمادی حاکم بر برنامه‌های آموزشی بوده ضرورت کامل دارد.

ماخذ این نوشته: تاریخ زبان فارسی جلد دوم به قلم دکتر پرویزخانلری

دستور زبان فارسی مشهور به پنج استاد

دستور زبان فارسی تألیف دکتر خیامپور

دستور امروز تألیف دکتر فرشید ورد